

## فروغ و امیلی

### نگاهی به شعر و اندیشه فروغ فرخزاد و امیلی دیکنسون

#### چکیده

در بررسی یک اثر هنری به ویژه شعر، آگاهی از زندگی فردی و اجتماعی پدید آورنده آن نقش بسزایی دارد. شاید بتوان گفت بی توجه به شرایط محیطی و اجتماعی، کار بررسی تا اندازه زیادی دشوار خواهد شد. در این نوشتار سعی شده است به برخی شرایط خانوادگی و اجتماعی که در شعر دو شاعر برجسته «فروغ فرخزاد» و «امیلی دیکنسون» تأثیر گذار بوده، اشاره شود و همچنین برخی مضامین مشترک در شعر آن دو مورد بررسی قرار گیرد.

#### واژه‌های کلیدی:

شعر، فروغ فرخزاد، امیلی دیکنسون، بررسی تطبیقی.

امیلی را «شاعر شاعران» و «شاعر شگفتیها» نامیده‌اند. او مورد ستایش شاعرانی چون «تد هیوز»، «سیلویا پلت» و «مک لیش» که خود از جمله بزرگترین شعرایند قرار گرفته است.

امیلی در سال ۱۸۳۰ در آمهرست Amherst در ایالت ماساچوست زاده شد و ۵۶ سال بعد در همان شهر در گذشت. پدرش مردی بسیار مذهبی و سختگیر بود که سایه هیبتش همیشه بر امیلی سنگینی می‌کرد. با پدرش روابط تیره‌ای داشت، زیرا همواره او را از توجه به ادبیات باز می‌داشت.

برخی از منتقدان اشعار وی معتقدند که شعر «من هیچ کسم، تو کیستی؟» I am nobody! Who are you? در واقع نبردی است علیه فشاری که از جانب پدر بر او اعمال می‌شده است. او در این شعر اشاره می‌کند که خواهان آن است که ناشناخته بماند. شاید علت عدم انتشار آثار وی در زمان حیاتش همین مطلب باشد (تنها هفت قطعه از اشعار امیلی در زمان حیاتش منتشر گردید).

جی لیدا Jay Leyda در کتاب «سالها و ساعات امیلی دیکنسون» *The years and hours of Emily Dickinson* می‌گوید: والدینش هیچگاه به او در پیشرفت‌هایش بعنوان یک شاعر کمک نمی‌کردند. او خلوتی اختیار کرد که برای ادامه کارش به آن نیاز داشت. تنها در این خلوت بود که او احساس اسارت نمی‌کرد.

فروغ نیز در محیط خانوادگی با چنین مشکلی مواجه بود. عدم توجه خانواده به هنر و شعر او، بخصوص رفتار خشن پدر که به قول فروغ با خشونتش همه را از خود می‌ترساند و باعث می‌شد به خود پناه ببرد، تأثیر عمیقی بر احساسات و اندیشه او داشت. پوران فرخزاد می‌گوید: «شاید اصولاً این محیط خاص خانوادگی ما بود که همیشه مانع از این می‌شد تا برای فروغ و یا اصولاً برای همه ما شخصیت ثابتی بوجود بیاید. تأثیر محیط خانوادگی بود و نفوذ دو گانه و اسرار آمیز پدرم»<sup>۱</sup>.

فروغ در یکی از نامه‌هایی که از اروپا برای پدرش فرستاده، خطاب به او می‌نویسد: «دل‌م می‌خواست همه زندگی‌م را، همه حس‌ها و دردها و بدبختی‌هایم را برای شما بنویسم و نمی‌توانستم و هنوز هم نمی‌توانم؛ چون وقتی پایه‌های ساختمان افکار و عقاید ما در دو زمان مختلف و در دو اجتماعی که از لحاظ شرایط متفاوت هستند

ریخته شده، چطور ما می‌توانیم در میان خودمان حس تفاهم ایجاد کنیم؟...درد بزرگ من این است که شما هرگز مرا نمی‌شناسید و هیچوقت نخواستید مرا بشناسید».<sup>۲</sup>

\*\*\*

در زندگی هر دو شاعر جز پدر، مرد دیگری نیز حضور داشته که این حضور، تأثیری عمیق بر اندیشه و در نتیجه شعر آنان داشته است.

امیلی در جوانی، دلباختهٔ مردی به نام چارلز ودزورث **Charles Wadsworth** شد اما او پس از یکسال امیلی را ترک کرد. این ناکامی عشقی به شدت باعث پریشانی و ناامیدی امیلی گردید و ظاهراً در همین دوره است که خلاقیت‌های او به اوج خود می‌رسد. ودزورث، منبع الهام او بود و در مدت آشنایی با او بود که شعر امیلی به کمال می‌رسد.

دربارهٔ تأثیر ابراهیم گلستان بر فروغ نیز بسیار سخن رفته است. اخوان ثالث در این باره می‌گوید: «معاشرت با گلستان، تحولی در زندگی فروغ بوجود آورد... در واقع مثل این که جرقه‌ای در زندگی فروغ زده شد... این دیدار و برخورد موجب شد که فروغ هم شکفتگی پیدا کرد. یک فروغ دیگر شد... می‌شود گفت یک دریچهٔ تازه‌ای به روی این زن گشوده شد و همان بود که ما می‌دیدیم روز به روز شعرش کمال خاص و تحول عجیبی پیدا می‌کند».<sup>۳</sup>

توسی حائری نیز در جایی به همین مطلب اشاره می‌کند: «گلستان، فروغ را دوباره ساخت و او را بال و پر داد. فروغ پس از آشنایی با گلستان بود که اندک اندک خودش را پیدا کرد و ایمان به کارش پیدا کرد».<sup>۴</sup>

\*\*\*

امیلی در محیطی زندگی و رشد می‌کند که زنان چیزی جز موجودات بی‌مصرف و بی‌روح نیستند. او در موقعیتی است که احساس می‌کند صدایی ندارد زیرا وادار به سکوت شده است. برای او محدودیت مضاعفی بخاطر زن بودن وجود دارد. به گفتهٔ سینتیا ولف **Cynthia Wolff** شعر برای او وسیله‌ای بود که می‌توانست خود را بیان کند

و به محدودیت‌های اجتماعی حاکم بر زنان بتازد. او در اشعار خود سعی می‌کند تفکر سنتی جامعه را تغییر دهد و به جهان بگوید که از طرز رفتار با زنان ناراضی است.

شعر زیر نمونه‌ای از اینگونه اشعار اوست:

اینک نامه من به جهان  
 که هرگز برای من ننوشت  
 خبر ساده‌ای را که سرشت  
 با شکوهی مهرآمیز فرستاده بود.  
 پیامش را به دستانی سپرده است  
 که من نمی توانم دید.  
 به پاس عشقش ای هم میهنان،  
 از من به مهر یاد آرید!<sup>۵</sup>

این مسأله، دغدغه فکری فروغ نیز بوده است. او خود در این باره می‌گوید: آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی آنها با مردان است. من به رنجهایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند، کاملاً واقفم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به کار می‌برم. آرزوی من این است که مردان ایرانی از خود پرستی دست بکشند و به زنها اجازه دهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند.<sup>۶</sup>

محسن هشترودی در این باره می‌گوید: شعر فروغ، حاصل دو بحران اساسی زندگی اوست. یکی دقیقه و لحظه و روزی بوده که احساس کرده زن در اسارت است... در این باره ناچار باید بگویم که آزادی زن حتی در آلمان و فرانسه، افسانه است، زیرا که هنوز زن در اسارت است. این اسارت را فروغ حس کرد و بر آن شد که این زنجیر اسارت را پاره کند.<sup>۷</sup>

\*\*\*

شاید تحت تأثیر چنین محیط نامطلوب اجتماعی و عدم برخورد صحیح است که میل به انزوا در این دو شاعر بوجود می‌آید.

امیلی در یکی از اشعارش می‌گوید:

شاید تنهاتر شوم

اگر از تنهایی ام بدر آیم—

به سرنوشتم چنان خو کرده‌ام  
 که آن آرامش دیگر،  
 شاید تیرگی را بر هم زند  
 و ازدحام کند در این چند وجب اتاق  
 که تنگتر از آنست  
 که شعائر او را در خود جای دهد...<sup>۸</sup>

روح او پس از انتخاب معاشرانش، در فرو می‌بندد و دیگر پذیرای کسی نیست.

روح انجمنش را بر می‌گزیند،  
 آنگاه در فرو می‌بندد \_  
 محفل مینوی‌اش دیگر  
 پذیرای کسی نیست ...<sup>۹</sup>

فروغ در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: همیشه سعی کرده‌ام مثل یک در بسته باشم تا زندگی وحشتناک درونی‌ام را کسی نبیند.<sup>۱۰</sup> ره آورد تنهایی چه می‌تواند باشد جز ناامیدی، جز ریشه در زندگی نداشتن و به هیچ آویختگاه این هستی وابسته نبودن و دستاویزی برای زیستن نداشتن.<sup>۱۱</sup>

فروغ حتی از رنج لذت می‌برد او می‌گوید: «من اصولاً اندوه را دوست دارم و از رنج لذت می‌برم... خدا چیزی زیباتر از غم نیافریده و مستی و لذتی که در غم نهفته است به تمام شادی‌های جهان می‌ارزد و راست است که من اکنون خود را به سبب داشتن غم فراوان، موجود خوشبختی می‌دانم».<sup>۱۲</sup>

«فروغ خلوت خود را عاشقانه می‌زیست. روزها می‌گذشت که به دیگرانش نیازی نبود، به نوشته‌ی رویایی روزها و گاه هفته‌ها، در به روی کسی نمی‌گشود و او وقتی از عزلت خود پریشان و آشفته بیرون می‌آمد نخستین کارش این بود که عزیزانش را به تلفنی و دیداری بنوازد».<sup>۱۳</sup>

اشعاری چون «در غروبی ابدی»، «اندوه پرست»، «باد ما را با خود خواهد برد» و نمونه‌هایی از این دست شاهد این مدعاست.

اینک بخشهایی از این اشعار:

... گوش کن

وزش ظلمت را می‌شنوی؟

من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم

من به نومیدی خود معتادم ...<sup>۱۴</sup>

\_ روز یا شب؟

نه، ای دوست غروبی ابدی است ...

دل من می‌خواهد با ظلمت جفت شود ...<sup>۱۵</sup>

کاش چون پاییز بودم... کاش چون پاییز بودم

کاش چون پاییز خاموش و ملال انگیز بودم

برگهای آرزوهایم یکایک زرد می‌شد

آفتاب دیدگانم سرد می‌شد

آسمان سینه‌ام پر درد می‌شد ...<sup>۱۶</sup>

امیلی نیز اندوه پرست است. او حتی لازمه دیدن زیبایی را غم و اندوه می‌داند.

باید دردی داشت

غمی یا ماتمی

تا چشم به جانب زیبایی بگردد ...<sup>۱۷</sup>

می‌توانم در اندوه دست و پا زنم

در تمام تالابهایش

به آن خو گرفته‌ام ...<sup>۱۸</sup>

با امید انس ندارم

ای بسا در دسرم شود

و نمایش شیرینش به کفر بیالاید

حریمی را که برای رنج مقرر شده است ...<sup>۱۹</sup>

از امیلی صدها نامه بجا مانده که برای دوستان و نزدیکان می‌نوشت. در این نامه‌ها، قدرت کلام او همچون شعر پیداست. نامه‌های او به عنوان متون ادبی چنان اهمیت دارند که در کنار سروده‌ها در سه مجلد گرد آمده است.

در خلال نامه‌های او عبارات نغزی یافت می‌شود که از حیث قدرت و جذابیت به کلمات قصار می‌ماند. بخش‌هایی از نامه‌های او:

- نامه برای من همیشه مانند جاودانگی است. مگر نه این که فقط محمل ذهن است بدون جسمیت یار؟...

- نمی‌توانم بگویم ابدیت به چه می‌ماند. در اطرافم موج می‌زند مثل یک دریا...

- کلام سیلاب است آنگاه که از دریا برآید...

- خدا چیزی را بی سبب نساخت و هیچ قلبی را بی‌هدف، گمان ما ناپخته است و بنیادهای فکر ما نارسا...

از فروغ نیز نامه‌هایی بجا مانده که برای دوستان و نزدیکانش نوشته است. مجید روشنگر، ضمن خاطراتی که از فروغ نقل می‌کند می‌گوید: «خاطره دیگری که می‌خواهم یاد کنم مربوط می‌شود به صد و چند نامه‌ای که فروغ از اروپا برای یکی از دوستانش فرستاده بود. این دوست پس از مرگ فروغ کپی تمام آن نامه‌ها را در اختیار ما گذاشت و خواست که آن نامه‌ها را چاپ کنیم. نظر من این بود که زمان انتشار این نامه‌ها باید تا سالهای سال به تعویق بیفتد. اهمیت تاریخی آن نامه‌ها بسیار زیاد است و انتشار آنها در زمان مناسب خود ضرورت حتمی دارد اما نمی‌دانم بر سر آن نامه‌ها چه آمد»<sup>۲۰</sup>.

## بخش‌هایی از نامه‌های فروغ

- هنر قوی‌ترین عشقهاست. وقتی می‌گذارد انسان به تمام موجودیتش دست پیدا کند که انسان با تمام موجودیتش تسلیم آن شود.

- نمی‌دانم رسیدن چیست اما بی‌گمان مقصدی هست که همه وجودم بسوی آن جاری می‌شود. کاش می‌مردم و زنده می‌شدم و می‌دیدم دنیا شکل دیگریست.<sup>۲۱</sup>

در اشعار امیلی، اشارات فراوانی به انجیل شده است:

انجیل کتابی ست عتیق

نوشته مردان ناپدید

به اشاره‌ی ارواح مقدس

موضوعاتش: بیت اللحم

عدن-سرای کهن

ابلیس- سردار یزرگ

یهودا- خیانتکار بزرگ

داوود- سراینده بی نظیر

گناه- ورطه بارز

که دیگران باید در برابرش بایستند ...<sup>۲۲</sup>

جاودانه گرمی باد آن درخت

که سیب سرخش به زمستان

دیروز به صبحانه فراخواند

دو جبرئیل را از آسمان...<sup>۲۳</sup>

تن پوش حیرت

تتها جامه ای بود که گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مادر بیمناک ما

در باغ بهشت پوشیده بود...<sup>۲۴</sup>

در اشعار فروغ نیز نشانه‌هایی از اشارات انجیلی و بطور کلی کتب آسمانی را می‌توان

یافت. «در شعر فرخزاد تأثرات مذهبی دیده می‌شود که گاهی از نظر کیفیت زبان و بیان

درست انجیل یا تورات می‌شود».<sup>۲۵</sup>

و قحطی در آن زمین حادث شد (عهد عتیق)

و زمین تهی و بایر بود (عهد عتیق)

آنگاه خورشید سرد شد

و برکت از زمین‌ها رفت



و سبزه‌ها به صحرا خشکیدند...  
 زندهای باردار  
 نوزادهای بی‌سر زاییدند...  
 خورشید مرده بود  
 خورشید مرده بود و فردا  
 در ذهن کودکان  
 مفهوم گنگ گمشده‌ای داشت (آیه‌های زمینی)

... شاید که عشق من

گهواره تولد عیسای دیگر باشد... (تولدی دیگر)

من صلیب سرنوشتم را

بر فراز تپه‌های قتلگاه خویش بوسیدم ... (تولدی دیگر)

«در آیه‌های زمینی، فروغ در نقش پیغمبری است که از وعده‌گاه‌های الهی گریخته. با آخرین صدای صداها، آخرین آیه‌های خود را که دیگر آسمانی نیست در فضایی بی‌شنونده سر داده است. این شعر از سووی یادآور روایات خود ما در باب عصر قیامت است. عصری که در آن بدی همه روی زمین را فرا می‌گیرد و خورشید سرد می‌شود».<sup>۲۶</sup>

\*\*\*

یکی از اصلی‌ترین مضامینی که در اشعار فروغ به ویژه در دو مجموعه «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، نمایان است مضامین اجتماعی است که می‌توان گفت مهم‌ترین و اصلی‌ترین دغدغه فکری او بوده است. اشعاری چون «دلم برای باغچه می‌سوزد»، «ای مرز پر گهر»، «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» و نمونه‌هایی از این دست، شاهدهی بر این مدعا است.

او در یکی از مصاحبه‌هایش درباره شعر «ای مرز پر گهر» می‌گوید: در شعر ای مرز پر گهر این خود یک اجتماع است. یک اجتماعی که اگر نمی‌تواند حرفهای جدی‌اش را با فریاد بگوید لاقلاً با شوخی و مسخرگی که هنوز می‌تواند بگوید».<sup>۲۷</sup>

فاتح شدم  
 خود را به ثبت رساندم...  
 دیگر خیالم از همه سو راحت است  
 آغوش مهربان مام وطن  
 پستانک سوابق پر افتخار تاریخی  
 لالایی تمدن و فرهنگ  
 و جق جق جققه قانون  
 آه  
 دیگر خیالم از همه سو راحت است...

اما به گفته نورترپ فرای Northrup Frye به سختی می‌توان شاعری در تاریخ ادبیات انگلیس نام برد که همچون امیلی در حد بسیار ناچیز به مسائل اجتماعی پرداخته باشد. امیلی در زمان جنگهای داخلی می‌زیست اما می‌توان گفت اشعار او هیچ اشاره‌ای به آن واقعه تاریخی - اجتماعی ندارد.

از این رو می‌توان گفت بارزترین تفاوت مضمونی در شعر این دو شاعر بزرگ در همین جا است. البته بررسی تطبیقی اشعار این دو شاعر نیاز به تأمل و تعمق فراوان دارد. با توجه به این که تعداد اشعاری که از امیلی دیکسون به جا مانده، بیش از ۱۷۰۰ قطعه شعر است، برای به دست آوردن درک صحیح اشعار و در نتیجه اندیشه او بایسته است که بخش اعظم این اشعار مورد بررسی قرار گیرد.

\*\*\*

فروغ در جایی گفته است: «من بین مرگ و زندگی تفاوتی نمی‌بینم. مرگ هم مثل زندگی یک چیز کاملاً طبیعی است»<sup>۲۸</sup> او می‌داند که: پشت این پنجره یک نامعلوم نگران من و توست (باد ما را خواهد برد).

در نظر او: خاک پذیرنده اشارتی است به آرامش (ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)  
 در نظر امیلی نیز مرگ تنها دروازه‌ای است به حیاتی والاتر.  
 در اندیشه او: زندگی مرگی است که در آن تأخیر می‌کنیم.

ضربت مرگ ضربه زندگی است  
برای آنان که تا نمردند زنده نشدند  
که اگر زنده می ماندند مرده بودند  
اما چون مردند جان گرفتند.<sup>۲۹</sup>

«در شاعران بزرگ، استعداد و تمایل به پیش بینی است. فروغ شاعر زمستان بود. در زمستان زاد و در زمستان در گذشت. او نبیه ای بود که سرانجام در مقابل این سوال که چه می خواهی سیبیل وار پاسخ داد: می خواهم بمیرم».<sup>۳۰</sup>  
در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که تاریخ زمستان عمر اوست می گوید:

امروز روز اول دی ماه است  
من راز فصلها را می دانم  
و حرف لحظه ها را می فهمم  
نجات دهنده در گور خفته است  
و خاک، خاک پذیرنده  
اشارتی است به آرامش...

در جایی می گوید: می ترسم که زودتر از آنچه فکر می کنم، بمیرم و کارهایم ناتمام بماند.<sup>۳۱</sup>

در آخرین شعرش «پرنده مردنی است» که آن را کمی قبل از مرگش سروده، می گوید:

پرواز را به خاطر بسپار  
پرنده مردنی است

امیلی نیز در آخرین نامه اش که آن را برای دختر خاله هایش نوشته، سفر خویش را پیش بینی می کند:

دختر خاله های نازنین  
فرا خوانده شدم.

۱. بهروز، جلالی، جاودانه زیستن در اوج ماندن، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۷۵
۲. همان، ص ۱۱۸
۳. \_\_\_\_\_، ص ۴۱۲
۴. \_\_\_\_\_، ص ۶۱۶
۵. سعیدپور، سعید (مترجم)، گزیده نامه‌ها و اشعار امیلی دیکنسون، چاپ اول، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۴۴
۶. جلالی، بهروز، همان، ص ۶۰۲
۷. همان، ص ۳۵
۸. سعیدپور، سعید، همان، ص ۱۳۱
۹. همان، ص ۱۰۶
۱۰. بهروز، جلالی، همان، ص ۶۰۳
۱۱. همان، ص ۶۰۲
۱۲. \_\_\_\_\_، ص ۲۵
۱۳. \_\_\_\_\_، ص ۶۸
۱۴. فروغ، فرخزاد، دیوان اشعار فروغ فرخزاد، چاپ دوم، انتشارات شقایق، ۱۳۸۰، ص ۲۸۱
۱۵. همان، ص ۳۳۱
۱۶. \_\_\_\_\_، ص ۱۴۱
۱۷. سعید، سعیدپور، همان، ص ۱۹۰
۱۸. همان، ص ۸۸
۱۹. \_\_\_\_\_، ص ۱۳۰
۲۰. بهروز، جلالی، همان، ص ۷۳
۲۱. همان، ص ۴۲۳
۲۲. سعید، سعیدپور، همان، ص ۳۰۹
۲۳. همان، ص ۳۱۳
۲۴. \_\_\_\_\_، ص ۲۸۶
۲۵. بهروز، جلالی، همان، ص ۶۱
۲۶. سیروس، شمیسا، نگاهی به فروغ، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۷۶
۲۷. بهروز، جلالی، همان، ص ۲۱۰
۲۸. همان، ص ۵۷۶
۲۹. سعید، سعیدپور، همان کتاب، ص ۲۳۹
۳۰. سیروس، شمیسا، همان، ص ۳۱۲
۳۱. بهروز، جلالی، همان کتاب، ص ۸۵

۱. جلالی، بهروز، جاودانه زیستن در اوج ماندن، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۵.
۲. سعیدپور، سعید (مترجم)، گزیده نامه‌ها و اشعار امیلی دیکنسون، چاپ اول، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۹.
۳. شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۶.
۴. فرخزاد، فروغ، دیوان اشعار فروغ فرخزاد، چاپ دوم، انتشارات شقایق، ۱۳۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی